

سرمقاله

حکمرانی؛ عرصه‌ی بازتعریف دانش، قدرت و معنا در افق تمدن نوین اسلامی

مسعود معینی‌پور

دانشیار، گروه مطالعات سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران. masood.moeini@gmail.com



۱. مقدمه: از مدیریت اجرایی تا حکمرانی تمدنی

تجربه‌ی حکمرانی جمهوری اسلامی ایران، از همان بدو شکل‌گیری، فراتر از چارچوب‌های کلاسیک اداره، سیاست‌گذاری عمومی یا توسعه‌گرایی مدرن بوده است. این تجربه، با خاستگاهی الهیاتی و پایگاهی مردمی، نه تنها الگویی بدیل در سازمان‌دهی قدرت سیاسی ارائه کرده، بلکه زمینه‌ساز نوعی «بازتعریف مفهومی» در نسبت میان دانش، قدرت و معنا نیز بوده است. در چنین افقی، «حکمرانی» صرفاً شیوه‌ای برای اداره امور عمومی یا توزیع منابع نیست؛ بلکه میدان پیچیده‌ای است برای معناسازی، بازآفرینی اجتماعی و معماری آینده‌ای تمدنی. با این حال، آنچه در عمل رخ داده، گاه با این افق مفهومی فاصله‌ای چشمگیر دارد. گسست میان نهادهای علمی و زیست‌بوم حکمرانی، سیطره‌ی نظریه‌های ترجمه‌ای و فقدان صورت‌بندی بومی از مفاهیم حکمرانی اسلامی، موجب شده است تا بخش مهمی از تجربه‌ی زیسته جمهوری اسلامی، در فضای علمی، تبیین نشده باقی بماند و ظرفیت‌های نظریه‌پردازانه آن مغفول بماند. در این میان، نهادهای دانشی و از جمله مجلات علمی، می‌توانند و باید نقش پل ارتباطی میان عرصه‌ی تجربه و عرصه‌ی نظریه را ایفا کنند؛ نقشی که اگر به‌درستی بازتعریف شود، از سطح رسانه‌گری صرف فراتر رفته و به کنشگری فعال در فرآیند حکمرانی بدل خواهد شد. این مقاله، تلاشی است برای تبیین منظومه‌ای از حکمرانی اسلامی که در آن، معنا نه در حاشیه، بلکه در متن قدرت و دانش قرار دارد؛ و بر آن است تا ضرورت صورت‌بندی مجدد نسبت میان علم، قدرت و معنا را در پرتو افق تمدن نوین اسلامی واکاوی کند. از دل این واکاوی، مجله‌ی علمی نه صرفاً بستر انتشار مقالات، بلکه

استاد به این سرمقاله: معینی‌پور، مسعود (۱۴۰۴). سرمقاله: حکمرانی؛ عرصه‌ی بازتعریف دانش، قدرت و معنا در افق تمدن نوین اسلامی. *مطالعات حکمرانی اسلامی*، ۲(۱)، ص ۷-۱۶. <https://doi.org/10.22081/JISLAMICGO.2025.72145.1033>

<https://jislamicgov.isca.ac.ir>

ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

© ۱۴۰۴ / نویسندگان دارنده‌ی حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند.



نهادی برای حکمرانی دانشی تلقی می‌شود که باید در معماری معرفتی آینده‌ی جمهوری اسلامی ایفای نقش کند.

۲. تمایز مفهومی حکمرانی با مدیریت و سیاست‌گذاری

در ادبیات کلاسیک علم سیاست و مدیریت عمومی، مفاهیمی همچون دولت، حکومت، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، و اداره‌ی عمومی، هر یک معانی و کارکردهای خاص خود را دارند. با این حال، در چند دهه‌ی اخیر، واژه‌ای دیگر به این منظومه‌ی مفهومی افزوده شده که به تدریج جایگاه محوری یافته است: حکمرانی.^۱ این مفهوم، برخلاف تلقی‌های فنی از مدیریت یا دیدگاه‌های بروکراتیک نسبت به اداره، بر «رابطه‌ی قدرت و معنا» و «سازوکارهای مشارکتی، شبکه‌ای و تفسیرمحور» در تنظیم امور عمومی تأکید دارد. در چارچوب حکمرانی، تصمیم‌سازی و مسئله‌سازی، امری صرفاً آداری یا فنی تلقی نمی‌شود، بلکه به مثابه‌ی فرآیندی اجتماعی، تفسیری و فرهنگی درک می‌شود. حکمرانی بیش از آن‌که ناظر بر اجرای سیاست‌ها باشد، معطوف به معماری جهت‌گیری‌های اجتماعی، بازتعریف مسئله‌ها، سازمان‌دهی کنش جمعی و بازآفرینی معنا در بستر نهادی قدرت است. از این منظر، حکمرانی مفهومی صرفاً اجرایی یا مدیریتی نیست، بلکه میدان پیچیده‌ای از کنش متقابل میان دانش، معنا، قدرت و جامعه است. در چنین فضایی، بازیگران مختلف - اعم از دولت، نخبگان فکری، نهادهای اجتماعی، رسانه‌ها و دانشگاه‌ها - در تولید و بازتولید نظم اجتماعی نقش دارند. نتیجه آن‌که حکمرانی را نمی‌توان به مدیریت منابع یا طراحی ساختارهای سازمانی تقلیل داد؛ بلکه باید آن را فرآیندی پویا دانست که در آن، دانش به قدرت تبدیل می‌شود و معنا در مقام سازه‌ای سیاسی - فرهنگی بازتولید می‌گردد.

۳. تجربه‌ی جمهوری اسلامی و ظرفیت نظریه‌پردازی حکمرانی

در تجربه‌ی جمهوری اسلامی ایران، از نخستین روزهای استقرار نظام، نوعی گسست معرفتی با نظام‌های سیاسی مدرن مشهود بوده است. نه فقط در ساحت نظری، که در سطح عملی نیز انقلاب اسلامی با پرسش‌های متفاوتی از نظم اجتماعی، سیاست، انسان، و آینده به میدان آمده بود. ترکیب مردم‌سالاری، الهیات شیعی، مشارکت‌محوربودن ساخت قدرت، و فرهنگ ایثار و جهاد، تجربه‌ای منحصر به فرد را شکل داد که در قالب‌های سنتی سیاست‌گذاری یا اداره‌ی دولتی قابل صورت‌بندی نبود. اما با گذشت چهار دهه، یکی از چالش‌های بنیادین این تجربه، فقدان بازنمایی نظری و تحلیلی آن در زبان علم و نظریه است. بخش زیادی از تجربه‌های زیسته‌ی جمهوری اسلامی - از سازوکارهای بسیج مردمی تا مدل‌های بومی عدالت‌خواهی، از مقاومت فرهنگی تا مشارکت دینی - در چارچوب‌های وارداتی تحلیل

شده‌اند یا اساساً در نظام دانشی ما غیبت داشته‌اند. این گسست میان تجربه‌ی انباشته و نظریه‌پردازی علمی، یکی از نقاط کور حکمرانی در ایران امروز است. اینجاست که ضرورت بازتعریف حکمرانی در نسبت با تجربه‌ی انقلاب اسلامی نمایان می‌شود. این بازتعریف باید سه ویژگی بنیادین داشته باشد:

(۱) مبنای فرهنگی - تمدنی داشته باشد: برخلاف مدل‌های تکنوکراتیک غربی، حکمرانی در جمهوری اسلامی باید بر مبنای جهان‌بینی اسلامی و آرمان‌های تمدنی شکل گیرد.

(۲) برآمده از زیست‌بوم باشد: به جای نسخه‌برداری از مدل‌های جهانی، باید از دل تجربیات بومی الگو استخراج کرد.

(۳) ناظر بر نسبت دانش و قدرت باشد: حکمرانی باید نهاد علم، معرفت و معنا را در قلب فرآیند سیاست‌گذاری قرار دهد، نه در حاشیه‌ی آن.

در همین چارچوب، حکمرانی اسلامی نه صرفاً اداره کشور با احکام اسلامی، بلکه تلاشی برای تولید الگوهای بومی از رابطه‌ی دانش و قدرت است که می‌تواند به معماری اجتماعی نوینی بینجامد. الگویی که در آن، علم، نقشی هدایت‌گر، دین، نقشی معنزا، و مردم، نقشی کنش‌گر ایفا می‌کنند و این سه در نسبت ارگانیکی با یکدیگر، مسیر تحقق تمدن نوین اسلامی را هموار می‌سازند.

۴. نقد بازی‌های زبانی نئولیبرالیستی و گسست نهاد علم

یکی از پرسش‌های اساسی در تحلیل وضعیت حکمرانی در ایران این است: چرا با وجود انبوه اسناد بالادستی، قوانین، نهادها، و مراکز پژوهشی، هنوز سیاست‌گذاری در کشور به‌درستی مسئله‌محور، آینده‌نگر و تحلیلی نیست؟ بخشی از پاسخ، به نقش نهاد علم و رابطه‌ی آن با عرصه‌ی قدرت بازمی‌گردد. به بیان دیگر، پرسش اصلی آن است که: نهاد علم در ایران امروز، چه نسبتی با حکمرانی دارد؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد که جریان نئولیبرالیسم در دهه‌های گذشته، نوعی انفعال مفهومی و بازی زبانی در نهادهای علمی رواج داده است. بسیاری از مجامع علمی، به جای مسئله‌سازی بر اساس نیازهای واقعی جامعه، گرفتار تکرار ادبیات وارداتی با انباشت استادات و رتبه‌بندی‌های صوری شده‌اند. «علم برای چاپ» جای «علم برای حل مسئله» را گرفته و «مقاله‌محوری» جای «نظریه‌پردازی» را. از سوی دیگر، زبان بسیاری از دانشگاه‌ها و مجلات علمی، به گونه‌ای تنظیم شده که با زبان سیاست‌گذاری و دغدغه‌های عملی مردم فاصله دارد؛ گویی نهاد علم، در جزیره‌ای جدا از جامعه و قدرت زیست می‌کند. این شکاف را می‌توان با مفهوم «بازی‌های زبانی» در فلسفه و جامعه‌شناسی معرفت توضیح داد. علم، نه یک بازنمایی خنثی از واقعیت، بلکه کنشی زبانی با قواعد خاص است. اما وقتی این بازی زبانی از بستر اجتماعی‌اش جدا شود و صرفاً به بازتولید درون‌گرایانه‌ی خود پردازد، تبدیل به نوعی «علم بی‌قدرت» می‌شود؛ علمی که فاقد اثرگذاری اجتماعی، کارکرد هویتی و حتی توانایی تبیین واقعیات ملموس است.

در چنین فضایی، نه تنها پیوند نهاد علم و نهاد قدرت تضعیف می‌شود، بلکه حتی معنای خود قدرت نیز به درستی فهم نمی‌شود. چرا که یکی از کارویژه‌های اصلی نهاد علم، تولید «معنا» برای کنش قدرت است. اگر قدرت، صرف توان اعمال اراده بر دیگری باشد، دانش، سازوکار مشروعیت‌بخشی و بازنمایی فرهنگی این اراده است. و اگر دانش نتواند این کارویژه را ایفا کند، قدرت نیز به شکلی ناپایدار، سطحی و گاه متناقض ظاهر می‌شود.

۵. نهاد علم در نسبت با قدرت و سیاست

تجربه‌ی انقلاب اسلامی از ابتدا حامل نوعی «بازتعریف نسبت دین، دانش و قدرت» بود. در مدل حکمرانی متعارف غربی، دانشگاه‌ها عمدتاً به‌مثابه‌ی نهادهای تخصصی در خدمت توسعه‌ی اقتصادی یا بروکراسی مدرن ظاهر می‌شوند. اما در الگوی اسلامی، نهاد علم باید قلب تپنده‌ی حکمرانی باشد؛ نه فقط در مقام مشاور، بلکه در جایگاه معمار معنا، طراح مسئله و ناظر بر فرآیندهای قدرت.

بدین معنا، نهاد علم صرفاً یک «بازوی پژوهشی» برای دولت نیست، بلکه یکی از اضلاع اصلی حکمرانی است که در تعامل با دین، جامعه و نظام سیاسی، به تولید و هدایت معرفت منجر می‌شود. این جایگاه، مستلزم تحولی بنیادین در ساختار، زبان و مأموریت دانشگاه‌ها و مراکز علمی کشور است.

برای تحقق این نسبت نوین، باید نهاد علم:

- ♦ از دانش انتزاعی به نظریه‌های مسئله‌محور عبور کند؛
 - ♦ از زبان بی‌طرف دانشگاهی به زبان مسئله‌مند حکمرانی تغییر یابد؛
 - ♦ از جزیره‌ای مستقل به جزئی از زیست‌بوم حکمرانی تمدنی مبدل شود.
- در این مسیر، نهاد علم نه در حاشیه‌ی دولت، بلکه در متن میدان حکمرانی، معنا می‌یابد و از این جایگاه است که می‌تواند قدرت را تفسیر، سیاست را معنا، و جامعه را بازآفرینی کند.

۶. صورت‌بندی دانش بومی برای تمدن نوین اسلامی

تمدن‌سازی بدون تولید دانش بومی، رؤیایی دست‌نیافتنی است. همان‌طور که تمدن غرب بر پایه‌ی مفاهیمی چون سوژه، عقلانیت ابزاری، پیشرفت و قرارداد اجتماعی صورت‌بندی شد، تمدن نوین اسلامی نیز نیازمند بنیان‌های دانشی خاص خود است. این دانش، نمی‌تواند صرفاً ترجمه‌ی نظریه‌های مدرن یا ترکیب صوری آموزه‌های دینی با الگوهای غربی باشد. بلکه باید حاصل نوعی تجربه‌ی زیسته، مسئله‌محور و ناظر به میدان واقعی قدرت باشد.

بدین ترتیب، صورت‌بندی دانش در جمهوری اسلامی باید:

- ♦ از حاشیه نظریه‌های وارداتی به متن نظریه‌پردازی بومی تغییر یابد؛
- ♦ به جای اقتباس، بر استخراج مفاهیم و مدل‌ها از دل تجربه‌ی انقلاب متمرکز شود؛

♦ از موضع انتزاع، به جایگاه راهبردی در فرآیند حکمرانی انتقال یابد. در این چارچوب، «علم‌تغییرگر» جایگزین «علم‌تفسیرگر» می‌شود؛ دانشی که نه صرفاً برای فهم گذشته، بلکه برای ساختن آینده تولید می‌شود. نهاد علم، اگر چنین تحولی را تجربه کند، دیگر نه بازیگر غایب، بلکه عامل جهت‌دهی به حکمرانی و پیش‌ران تمدن نوین اسلامی خواهد بود. حال سؤال این است که نهاد علم، بازیگر غایب یا قلب تپنده‌ی حکمرانی است؟

۷. جایگاه نهادهای علمی در فرآیند حکمرانی

نهاد علم اگر بخواهد از حاشیه به متن حکمرانی قدم بگذارد، نیازمند بازتعریف ابزارها، رسانه‌ها و کارویژه‌های ارتباطی خویش است. در این میان، مجلات علمی جایگاهی یکتا دارند. آن‌ها صرفاً رسانه‌هایی برای چاپ مقالات پژوهشی نیستند؛ بلکه می‌توانند به نهادهای تنظیم‌گر در زیست‌بوم حکمرانی دانشی بدل شوند.

مجله‌ی علمی در معنا و مأموریت جدید خود، باید سه نقش بنیادین ایفا کند:

۱. طراحی مسئله و سازماندهی گفتمان علمی پیرامون آن؛

۲. واسطه‌گری مؤثر میان جامعه‌ی علمی و سیاست‌گذار؛

۳. معماری زبان، معنا و جهت در مسیر حکمرانی دانشی.

در بسیاری از الگوهای تمدن‌ساز در تاریخ، رسانه‌های علمی و فکری نقش تعیین‌کننده در تثبیت و گسترش منطق قدرت ایفا کرده‌اند. نمونه بارز آن، مجلات علمی در عصر روشنگری یا رسانه‌های آکادمیک جهان اسلام در دوران طلایی تمدن اسلامی است که مسیر انتقال دانش به عمل، و معنا به ساختار را فراهم کردند. در شرایط کنونی جمهوری اسلامی، مجلات علمی به‌ویژه در حوزه‌هایی همچون «حکمرانی اسلامی»، در موقعیتی کلیدی قرار دارند تا میدان گفت‌وگو میان نهاد علم، سیاست، جامعه و دین را بازتعریف کنند. این مجلات، اگر صرفاً با اهداف نمایه شدن در پایگاه‌های جهانی، افزایش ضریب تأثیر و ارتقای رتبه‌ی دانشگاهی فعالیت کنند، از نقش تمدنی خود غافل خواهند شد. اما اگر بر تولید معنا، تربیت نظریه‌پرداز، طراحی پرسش‌های بومی و تبیین نسبت دانش و سیاست تمرکز کنند، می‌توانند به پیش‌ران حکمرانی دانشی در مسیر تمدن نوین اسلامی تبدیل شوند.

۸. الزامات دگردیسی مجله‌ی «حکمرانی اسلامی»

در این زمینه، مجله‌ی «حکمرانی اسلامی» به‌عنوان رسانه‌ای تخصصی در تراز جمهوری اسلامی، باید از مدل‌های متعارف نشر علمی عبور کرده و الگویی نوین از مجله‌داری مسئله‌محور، مشارکت‌آفرین و تمدنی را تجربه کند. تحقق این هدف، مستلزم دگردیسی در ابعاد گوناگون محتوایی، ساختاری و فرآیندی است:

الف. مسئله محوری و آینده‌نگری در مقالات: به جای تمرکز صرف بر بازخوانی نظریات و گزارش یافته‌های پژوهشی، باید از نویسندگان خواست که به صورت‌بندی مسائل بنیادین حکمرانی در سطح ملی، منطقه‌ای و تمدنی بپردازند؛ آن هم نه از منظر توصیفی، بلکه با نگاه تحلیلی، انتقادی و جهت‌ساز.

ب. اختصار و دقت تحلیلی به جای انباشت استنادی: در دوره‌ای که بحران معنا در نظام علم گسترش یافته، مجلات علمی باید مخاطب را از زیر آوار انباشت منابع و تکرار بی جهت نجات دهند. مقالات باید بر قلم روشن، تحلیل فشرده و تمرکز بر ایده‌ی محوری تأکید کنند؛ نه پرکردن صفحات با زبانی مبهم و کلیشه‌ای.

ج. نقش مربی‌گری علمی در فرآیند داوری: داوری علمی نباید صرفاً فرایندی نظارتی برای رد یا پذیرش مقاله باشد؛ بلکه باید به بستری برای «پرورش اندیشه»، «ارتقای سطح تحلیلی» و حتی «هدایت نظریه‌پردازی» بدل شود. داور در مجله حکمرانی اسلامی باید مربی علمی کنشگر و دغدغه‌مند باشد، نه فقط یک ممیز صوری.

د. نوآوری در قالب‌های ارتباطی و چندرسانه‌ای: مجله در زیست‌بوم رسانه‌ای امروز، نمی‌تواند فقط یک فایل PDF باشد که در سایتی بارگذاری می‌شود. باید به سمت ترکیب مقاله با تصویر، صوت، فیلم، مصاحبه، پادکست، موشن‌گرافیک و میزهای گفت‌وگو حرکت کرد تا زبان علم را برای میدان حکمرانی قابل استفاده و جذاب ساخت.

ه. ویژه‌نامه‌های مسئله‌محور برای حکمرانی واقعی: یکی از ابزارهای مهم جهت‌دهی دانشی به حکمرانی، طراحی ویژه‌نامه‌هایی حول مسائل اولویت‌دار کشور است: مانند عدالت اجتماعی، مشارکت سیاسی، حکمرانی فضای مجازی، جوان‌سازی ساختار دولت، یا الگوهای سیاست‌گذاری در حوزه خانواده و فرهنگ. این ویژه‌نامه‌ها می‌توانند حلقه‌های میان‌رشته‌ای، گفت‌وگوهای تخصصی، و پیوند میان میدان اجرا و میدان نظر را سامان دهند. در یک جمع‌بندی، مجله‌ی علمی نه تنها باید ویتترینی برای نمایش پژوهش‌ها باشد، بلکه باید به آزمایشگاه نظریه‌پردازی، میدان مسئله‌سازی و رکن تمدنی حکمرانی اسلامی تبدیل شود. مجله‌ی «حکمرانی اسلامی»، اگر بتواند در این مسیر گام بردارد، نقش بی‌بدیلی در پیوند نهاد علم با ساخت قدرت و آینده‌سازی جمهوری اسلامی ایفا خواهد کرد.

۹. چالش‌ها و گره‌های تاریخی در مسیر حکمرانی دانشی

تحقق حکمرانی اسلامی در تراز تمدن‌سازی، نه صرفاً یک پروژه‌ی فنی یا اداری، بلکه تلاشی تمدنی برای بازتعریف نسبت دانش، قدرت و معناست. این مسیر، مسیری هموار و بی‌چالش نیست. موانع بسیاری، چه در سطح نهادی و ساختاری، و چه در ساحت معرفتی و تاریخی، پیش‌روی نهادسازی دانشی و پیوند نهاد علم با عرصه‌ی حکمرانی قرار دارد. در این بخش، سه گره بنیادین در این مسیر تحلیل می‌شود:

الف) گسست نهاد دانشگاه و زیست‌بوم حکمرانی: یکی از ریشه‌های ترین چالش‌های حکمرانی دانشی در ایران، گسست تاریخی و ساختاری میان نهاد دانشگاه با زیست‌بوم حکمرانی کشور است. دانشگاه در ایران عمدتاً به الگویی از علم آکادمیک وفادار مانده که از منطق درون‌زا، حافظه بومی و اقتضانات اجتماعی-سیاسی کشور جداست. در این مدل:

- ♦ پرسش‌های دانشگاه اغلب برگرفته از فضای بین‌المللی است، نه برآمده از اولویت‌های بومی؛
- ♦ علم تولیدشده در دانشگاه‌ها عمدتاً خنثی، انتزاعی یا به‌لحاظ اجرایی ناکارآمد است؛
- ♦ رابطه‌ی میان دانشگاه و دولت، بیشتر رابطه‌ای ابزاری و پیمانکاری است تا راهبردی و مشارکتی.

در نتیجه، دانشگاه در عمل از ساحت حکمرانی فاصله گرفته و به‌جای آن‌که موتور محرک نوسازی اندیشه و ساخت اجتماعی باشد، به ناظری بیرونی بدل شده است. عبور از این گسست، مستلزم تعریف مجدد نهاد علم در نسبت با پرسش‌های واقعی جامعه، فرآیندهای تصمیم‌گیری و الزامات تمدن‌سازی است.

ب) ضعف سنت نقد علمی و گفت‌وگوهای میان‌رشته‌ای: حکمرانی، ماهیتی میان‌رشته‌ای، ترکیبی و زمینه‌مند دارد و نمی‌توان آن را با تکیه بر دانشی تک‌بعدی یا تخصص‌گرایی افراطی سامان داد. با این حال، سنت دانشگاهی و نهادهای دانشی ما، کمتر به تقاطع‌گیری میان رشته‌ها، بازخوانی مفروضات علوم مدرن، یا پرورش تفکر نقادانه و دیالوگ‌محور توجه داشته‌اند.

در عمل، فضای تولید علم در ایران با چالش‌هایی چون موارد زیر مواجه است:

- ♦ انباشت مقاله بدون شکل‌گیری گفتمان؛
- ♦ محافظه‌کاری معرفتی و فقدان جرأت نظریه‌پردازی؛
- ♦ نبود سنت نقد درون‌پارادایمی و برون‌پارادایمی؛
- ♦ شکاف عمیق میان رشته‌های انسانی، فنی، دینی و تجربی.

برای عبور از این وضعیت، باید نهادهایی را تقویت کرد که فضای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای، شکل‌گیری شبکه‌های معرفتی و خلق نظریه‌های ترکیبی را ممکن سازند. در غیر این صورت، حکمرانی همچنان بدون زبان علمی بومی باقی خواهد ماند.

ج) فقدان الگوهای بومی نظریه‌پردازی در حکمرانی اسلامی: یکی دیگر از گره‌های معرفتی، فقدان چارچوب‌های نظری بومی برای فهم و تحلیل پدیده حکمرانی اسلامی است. نظریه‌های رایج حکمرانی، عمدتاً برگرفته از سنت‌های لیبرال، نتولیرال، یا نهادگرای غربی‌اند که با منطق درونی انقلاب اسلامی، مبانی انسان‌شناختی اسلام، و اهداف تمدنی جمهوری اسلامی هم‌افق نیستند.

در این شرایط، دو خطر اصلی وجود دارد:

۱) یا حکمرانی اسلامی را با مفاهیم غربی تطبیق می‌دهیم و از اصالت آن می‌کاهیم؛

۲) یا از نظریه‌پردازی دست می‌کشیم و تنها در سطح گزاره‌های شعاری و توصیه‌ای باقی می‌مانیم. برای عبور از این دور باطل، باید به‌سوی شکل‌گیری الگوهای مفهومی برآمده از منابع اسلامی، تجربه‌ی جمهوری اسلامی و زیست‌بوم ایران رفت. این الگوها نباید صرفاً بازتولید مفاهیم فلسفه‌ی اسلامی یا فقه سیاسی باشند، بلکه باید قابلیت صورت‌بندی نظری، زبان مدل‌سازی و ابزار تحلیل سیاسی در میدان واقعی را نیز دارا باشند. به‌عبارت دیگر، باید به‌سوی نظریه‌پردازی زمینه‌مند، مسئله‌محور و تلفیقی در حوزه‌ی حکمرانی اسلامی حرکت کرد؛ نظریه‌هایی که بتوانند دانش، قدرت و معنا را در یک منظومه‌ی تمدنی به هم پیوند دهند. در نتیجه، مسیر تحقق حکمرانی دانشی، مسیری پرچالش اما ضروری است؛ مسیری که باید با بازتعریف نقش دانشگاه، نهاد علم، رسانه علمی و مجلات تخصصی طی شود؛ وگرنه خطر فروکاست جمهوری اسلامی به یک نظام اداری کمرمق و بی‌معنا، تهدیدی جدی خواهد بود.

۱.۰ از نهاد علم تا تمدن نوین اسلامی

حکمرانی در تراز انقلاب اسلامی، صرفاً یک مدل اداری یا سازوکار تصمیم‌گیری نیست؛ بلکه بازتعریفی ریشه‌ای از نسبت سه‌گانه‌ی «دانش، قدرت و معنا» در متن جامعه است. این بازتعریف، خاستگاه نظری، تاریخی و اجتماعی دارد؛ از یک‌سو در پی عبور از الگوهای بروکراتیک و دولت‌محور غربی است، و از سوی دیگر، در تلاش برای نهادینه‌سازی الگوهایی برخاسته از منابع دینی، تجربه‌ی زیسته جمهوری اسلامی و اقتضانات تمدنی ایران معاصر است. در این میان، نهاد علم دیگر نمی‌تواند بازبزرگ‌غایب این منظومه باشد. علم خنثی، منزوی و انتزاعی، نه توان معنا دادن به تحولات اجتماعی را دارد، و نه می‌تواند قدرتی برای جهت‌بخشی به تصمیم‌سازی‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان تولید کند. اگر نهاد علم در ساخت قدرت مشارکت نکند، بی‌قدرت خواهد ماند و اگر در تولید معنا در سپهر اجتماعی نقش نداشته باشد، از میدان حکمرانی طرد خواهد شد. از این‌رو، باید به فعال‌سازی چرخه‌ای جدید در نظام اجتماعی جمهوری اسلامی اندیشید: چرخه‌ای که سه مؤلفه‌ی بنیادین تجربه، معنا و قدرت را به هم پیوند دهد:

♦ تجربه‌ی جمهوری اسلامی، منبعی بی‌بدیل از آزمون‌های زیسته، آموزه‌های حکمرانی و ابتکارات اجتماعی است که باید فهم، تفسیر و نظام‌مند شود؛

♦ معنا، حلقه‌ی واسط میان دانش و کنش است که تنها از دل تفسیر بومی تجربه، از طریق زبان علمی و نظریه‌پردازی نوین زاده می‌شود؛

♦ قدرت، برآیند توان تأثیرگذاری دانش در ساخت تصمیمات و نهادهاست و در نهایت به ساخت تمدن می‌انجامد، اگر بر بنیان معنا و تجربه استوار باشد.

نقطه‌ی تلاقی این چرخه، همان چیزی است که از آن به عنوان «نهاد علم به مثابه کنشگر حکمرانی»

یاد کردیم. مجلات علمی، به‌ویژه مجلاتی چون «حکمرانی اسلامی»، اگر بخواهند در تراز این مأموریت عمل کنند، باید دگرذیسی‌ای همه‌جانبه در کارکرد، زبان، محتوا و ساختار خود آغاز کنند:

- ♦ از گزارشگری علمی به سمت نظریه‌پردازی مسئله‌محور؛
- ♦ از انباشت مقاله به سمت ساخت گفتمان و تربیت اندیشه‌ورز حکمرانی؛
- ♦ از رویکردهای منفصل از واقعیت به سمت تحلیل کنش‌مند زیست‌بوم جمهوری اسلامی؛
- ♦ و از اقتباس‌گرایی به سمت ابتکار در زبان دانشی بومی، اسلامی و تمدنی.

در پایان، اگر قرار است جمهوری اسلامی به افق تمدن‌نوین اسلامی برسد، باید مسیر خود را از طریق بازآفرینی نسبت دانش، قدرت و معنا هموار کند. در این مسیر، نهاد علم نه تماشاگر، بلکه طراح صحنه، و نه ابزار حکومت، بلکه بخشی از خود حکمرانی خواهد بود. نهادسازی دانشی، گام نخست ساخت تمدن اسلامی است. و هر قدر در این گام تأخیر شود، هزینه‌های نظری، اجتماعی و تمدنی آن سنگین‌تر خواهد شد.

